

نقش محیط‌های آموزشی تحمیلی در پیشگیری از جرایم اطفال و نوجوانان در ایران و انگلستان

فرید محسنی *

نصیر ملکوتی **

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۹/۱۸ - تاریخ تأیید: ۹۷/۰۲/۲۰

DOI: 10.22096/law.2019.36877

چکیده

در عدالت کیفری اطفال و نوجوانان بزهکار در دو کشور ایران و انگلستان، یکی از پاسخهای متداول برای مقابله با اطفال و نوجوانان ناقض قانون، نگهداری آنان در مکانهای بسته است؛ اما تفاوت اصلی این مکانها با زندانهای عادی، در هدف این مؤسسات که پیشگیری از جرایم آتی اطفال و نوجوانان و اصلاح ساختار رفتاری آنان است، متبلور می‌شود. بنابراین، باید این محیط‌های تحمیلی را با استفاده از طرحهای آموزشی برای تربیت اطفال و نوجوانان مسئله‌دار مستعد و آنها را تبدیل به محیط آموزشی مؤثر در پیشگیری از بزهکاری کرد. نوشتار حاضر به بحث و بررسی پیرامون نقش مؤثر محیط‌های آموزشی تحمیلی و مشکلات این محیط‌ها برای تربیت کودکان و نوجوانان بزهکار با دیدگاه تطبیقی در دو کشور ایران و انگلستان می‌پردازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که، هرچند در هر دو کشور برای پیشگیری از جرایم اطفال و نوجوانان برنامه‌های آموزش محور اجرا می‌شود، اما هنوز وضعیت مؤسسات نگهداری محکومان با وضعیت مطلوب فاصله زیادی دارد.

واژگان کلیدی: محیط آموزشی تحمیلی؛ کانون اصلاح و تربیت؛ قرار حبس و کارآموزی.

Email: mohseni@afra.net

* استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علوم قضایی

** دانشجوی مقطع دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری «نویسنده مسئول»

Email: nasir.malakooti@gmail.com



مقدمه

در قلمروی بزهکاری اطفال و نوجوانان، سیاست‌گذاران از سه الگو یا رویکرد برای مقابله با این پدیده بهره می‌گیرند: الگوی رفاه، الگوی تنبیهی و الگوی ترمیمی. مطابق الگوی رفاه، جرم یا ناسازگاری کودک و نوجوان، حاصل عوامل متعدد و گوناگونی است که کودک در اثر تأثیرپذیری از این عوامل به سمت ارتکاب بزه گرایش می‌یابد. این عوامل اغلب شامل: تأثیر تربیت اشتباه پدر و مادر، تأثیر نامناسب دوستان و رسانه‌ها، نابسامانی‌های اجتماعی نظیر فقر و طلاق و سوء استفاده از کودک و نوجوان می‌شود. طبق آموزه‌های این الگو، کودک مقصر قلمداد نشده و شایسته سرزنش و نکوهش جامعه و عدالت کیفری نیست؛ در مقابل، این دولت و سایر متولیان جامعه هستند که باید برای بهبود و حل معضل تلاش کرده و کودک و نوجوان ناسازگار را با اصلاح ظرفیتهای موجود در اجتماع درمان کنند. عدالت کیفری در قلمروی اطفال و نوجوانان، اگر بر مبنای الگوی رفاه اداره شود، تصمیماتی برای حمایت و مراقبت از اطفال و نوجوانان اتخاذ می‌کند و تا حد امکان کودک و نوجوان را مسئول عواقب اعمال خود ندانسته و مسئولیت را بر دوش سایرین می‌گذارد. تأمین مکانهای امن و ایجاد مؤسسات نگهداری اطفال در معرض خطر، از جمله اقداماتی است که طبق الگوی رفاه برای حمایت و مراقبت از اطفال انجام می‌شود. (Goldson, 2007: 104) در ضمن، در کشورهایی که این ایده سرلوحه کار سیاست‌گذاران قرار گرفته است، طرحهایی برای مقابله با بزهکاری اطفال و نوجوانان در نظر گرفته می‌شود؛ طرحهایی مبتنی بر ارائه خدمات لازم برای کودکان در معرض خطر (برای مثال، در خصوص وضعیت تغذیه آنان)؛ یا ارائه خدمات لازم برای کودکان و خانواده‌هایی که نیازهای مشخصی دارند مانند معلولان (از جمله گفتار درمانی و زبان درمانی)؛ یا ارائه خدمات لازم برای خانواده‌هایی که دارای شرایط و مشکلات پیچیده هستند (برای مثال، خدمات اجتماعی ضروری برای کودکان و خانواده‌هایی که هدف حمایت سرپرستی و قیمومت هستند). (پو، ۱۳۹۳: ۳۳۸)

مطابق الگوی تنبیهی، طفل یا نوجوان بزهکار به قوانین تعدی کرده و راه‌حل در این دیدگاه بر مجازات و تنبیه طفل تمرکز دارد. در واقع، طفل بزهکار باید مسئول و پاسخگوی اعمال غیرقانونی خود باشد. رویکرد تنبیهی، طرفدار سیاست مبارزه با بزهکاری اطفال از طریق مداخله عدالت کیفری و سزاجرایی است و قضازدایی از نگاه این الگو، به معنای مدارا با بزهکاری اطفال و نوجوانان است. در این الگو در اغلب موارد شعارهایی مبنی بر اینکه جرم باید در نطفه خفه شود یا هرگونه مسامحه در برابر بزهکاری پذیرفته نیست، حتی در قلمروی عدالت کیفری

اطفال و نوجوانان نفوذ یافته و منجر به برخوردهای شدید با طفل بزهکار می‌شود. این الگو در مقابله با بزهکاری اطفال و نوجوانان در نزد مردم، رسانه‌ها و سیاست‌گذاران طرفدارهای بیشتری داشته و مجریان عدالت برای اتخاذ این رویکرد به توجیه حمایت و حفاظت از افراد عموم متوسل می‌شوند؛ (Hudson, 2010: 37) اما باید توجه داشت که در این الگو در بیشتر موارد، کودکان در وضعیت شوک و در مقام قربانی سیاستی قرار می‌گیرند که همیشه رویکرد تنبیه را پذیرفته‌اند.

از منظر رویکرد ترمیمی که تا حدودی نوپا است، بزهکاری اطفال بیش از هر چیز تعدی به حقوق اشخاص و روابط بین ایشان است. بر اساس این دیدگاه، بزهکاری اطفال باعث ایراد صدمه به روح، جسم و احساسات قربانی یا آسیب به رابطه انسانها می‌شود که باید با ترمیم این رابطه به مقابله با آن برخاست. بازگرداندن طفل یا نوجوان بزهکار به جامعه از طریق پاسخهای ترمیمی و جبران آسیبهای وارد شده از مجرای بزهکاری طفل یا نوجوان، غایت الگوی ترمیمی است. طبق آموزه‌های این دیدگاه، کودک یا نوجوان تشویق می‌شود که مسئولیت اعمال خود را با مشارکت فعال در جبران خطاها در حد ممکن بپذیرد. این دیدگاه بیش از آنکه نیاز به ابزارهای لازم جهت اعمال داشته باشد، نیازمند رواج یک فرهنگ مبتنی بر پذیرش الگوهای ترمیمی است. بازپروری اطفال و نوجوانان بزهکار در این دیدگاه نه فقط از طریق مجریان رسمی عدالت کیفری بلکه از مجرای کل اعضای جامعه (خانواده طفل یا نوجوان بزهکار، اعضای جامعه محلی و حتی خانواده و خود شخص قربانی جرم) پیاده می‌شود. (Dignan, 2007: 93)

هرچند هر یک از این سه الگو در نوع نگاه به عدالت کیفری اطفال و نوجوانان با یکدیگر تفاوت‌های مهمی دارند؛ اما در دو موضوع کلیدی اشتراک دارند: اول اینکه، هر سه دیدگاه گاهی برای مقابله با اطفال و نوجوانان بزهکار، آنان را ملزم به اقامت در مکانهای بسته می‌نمایند؛ دوم اینکه، هدف هر سه دیدگاه از اعمال اقدامات نسبت به اطفال و نوجوانان، پیشگیری از استمرار بزهکاری در نهاد طفل و نوجوان ناسازگار و اصلاح شخصیت آنان برای انطباق با هنجارهای اجتماع است. امروزه پیشگیری از جرم در علم جرم‌شناسی اهمیت زیادی یافته است. در حوزه پیشگیری از بزهکاری کودکان، متخصصان امر پیشگیری را به دو نوع مهم تفکیک می‌کنند: پیشگیری کنشی و پیشگیری واکنشی؛ پیشگیری کنشی یا غیرکیفری، شامل تدابیر و اقدامات غیرسرکوبگری می‌شود که پیش از ارتکاب بزه و برای مقابله با آن اعمال

می‌شود. یکی از انواع مهم پیشگیری کنشی که معطوف به قلمروی اطفال می‌شود، پیشگیری رشدمدار است. مقصود از پیشگیری رشدمدار مداخلاتی است که برای جلوگیری از رشد پتانسیل جنایی در افراد صورت می‌گیرد؛ به ویژه مداخلاتی که هدف آنها عوامل خطر بزهکاری و عوامل حمایت‌کننده‌ای است که در تحقیقات درباره رشد انسان کشف شده‌اند. (مهدوی، ۱۳۹۱: ۲۷) پیشگیری واکنشی یا کیفری ناظر به اقدامات پس از وقوع جرم است که با بهره‌جستن از سازوکارهای نظام عدالت کیفری در صدد کاهش نرخ بزهکاری است. (عباچی، ۱۳۸۳: ۶۳) پیشگیری واکنشی نیز به دو عام و خاص قابل تقسیم است. در پیشگیری عام جنبه ارباب عمومی با ملاحظه مکافات و رنج اقدامات کیفری مدنظر است، اما پیشگیری خاص ضمن حفظ جنبه طرد و خنثی‌سازی خطاکار، در صدد رسیدن به هدف پیشگیری از تکرار جرم نیز هست که این هدف، اغلب با اجرای مجازات‌هایی نظیر حبس در جهت فراهم کردن فرصت اصلاح و درمان و در نهایت نجات بزهکار از دنیای تبهکاری حاصل می‌شود. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۹: ۵۸۹) نظام عدالت کیفری کودکان از طریق واکنش نسبت به پدیده بزهکاری کودکان، در پی تکمیل اقدامات پیشگیری کنشی است. یکی از ابزارهای پیشگیری واکنشی در خصوص اطفال و نوجوانان، نگهداری ایشان در مؤسسات ویژه است. در این خصوص باید اشاره کرد، اقامت در مکان بسته به عنوان یکی از اقدامات تأمینی و تربیتی همیشه در نظام عدالت کیفری اطفال و نوجوانان در ایران به عنوان یک اقدام اصلی مورد توجه سیاست‌گذاران کیفری بوده است. این مکان اقامت اجباری که با نام «کانون اصلاح و تربیت» در اغلب قوانین ظهور یافته است، اولین بار در سال ۱۳۴۷ در تهران، انتهای محله شهرزیبا، کوی کن تأسیس شد. پس از تأسیس کانون اصلاح و تربیت در شهرهای مختلف، این مکان تبدیل به مهم‌ترین محیط برای نگهداری اطفال و نوجوانان بزهکار شد. برای اجرای مناسب طرحها و برنامه‌های آموزش محور و اجرای دقیق‌تر دستورات نظام قضایی «آیین‌نامه اجرایی سازمان کانون و تربیت» در سال ۱۳۴۷ نیز تصویب شد که به نظر می‌رسد با توجه به لزوم شفافیت ساختار کانون اصلاح و تربیت همچنان آیین‌نامه فوق در نظام عدالت کیفری ایران لازم‌الاجرا است. در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ در یک عبارت کوتاه در ماده ۴۹ بیان شده بود که «اطفال در صورت ارتکاب جرم میرا از مسئولیت کیفری هستند و تربیت آنان با نظر دادگاه به عهده سرپرست اطفال و عندالاقضاء کانون اصلاح و تربیت اطفال می‌باشد.» این بیان مبهم برای چنین موضوع مهمی بسیار ناکافی به نظر می‌رسید؛ چراکه قلمروی اختیار قضات در تحمیل این اقدام بسیار

نامشخص بود. بنابراین، نتیجه این نوع قانونگذاری این بود که مدت و اساساً چگونگی بهره‌برداری از این واکنش علیه نابالغان بزهکار مبتنی بر اراده قضات می‌شد. بدیهی بود که این نوع سیاست‌گذاری، نظام پاسخ‌دهی این دسته از بزهکاران را با چالش‌های بنیادی به ویژه سلیقه‌ای شدن انتخاب و مدت سلب آزادی کودکان و نوجوانان بزهکار مواجه ساخته بود. (نیازپور، ۱۳۹۶: ۱۹۶) بنابراین، با توجه به مشکلات فوق، قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، سعی در تدوین دقیق اقدامات تأمینی و تربیتی در خصوص اطفال و نوجوانان بزهکار از جمله الزام به اقامت در کانون اصلاح و تربیت کرد. از متن ماده ۸۸ ق.م.ا و تبصره ۱ آن متوجه می‌شویم که: اولاً، فقط اطفال و نوجوانان دوازده تا پانزده ساله [شمسی] را می‌توان به نگهداری در کانون اصلاح و تربیت به عنوان اقدام تأمینی و تربیتی ملزم کرد (یعنی نگهداری اطفال زیر سن مقرر این ماده در کانون اصلاح و تربیت ممنوع است)؛ ثانیاً، اعمال مقررات مربوط به نگهداری در کانون فقط در خصوص جرایم تعزیری درجه ۱ تا ۵ امکان‌پذیر است و طفل و نوجوان بزهکار را برای جرایم خرد نمی‌توان ملزم به اقامت در کانون کرد؛ ثالثاً، مدت نگهداری در کانون طبق مقرره جدید محدود به مدت زمان سه ماه تا یک سال است و از این نظر اصل قانونی بودن مجازات کاملاً مدنظر قانونگذار قرار گرفته است؛ رابعاً، مطابق تبصره ۲ اگر اطفال مرتکب جرایم موجب حد یا قصاص شوند در صورتی که سن آنان در زمان ارتکاب بزه‌های مذکور، ۱۲ تا ۱۵ سال قمری باشد دادگاه رسیدگی کننده می‌تواند از نگهداری در کانون اصلاح و تربیت برای پاسخ به بزه‌های مذکور استفاده کند.

نکته قابل توجه درباره نگهداری در کانون اصلاح و تربیت، بخش اخیر تبصره ۱ ماده ۸۸ است که اذعان می‌دارد: «اعمال مقررات بند (ث) [یعنی نگهداری در کانون اصلاح و تربیت] در مورد اطفال و نوجوانانی که جرایم موجب تعزیر درجه یک تا پنج را مرتکب شده‌اند، الزامی است.» در واقع طبق این مقرره قاضی رسیدگی کننده هنگام مقابله با بزهکار طفل یا نوجوانی که جرایم تعزیری درجه یک یا پنج را انجام داده موظف به تحمیل اقدام مذکور است و سایر تصمیمات ترمیمی پیش‌بینی شده در ماده ۸۸ نظیر تسلیم به والدین یا نصیحت به وسیله قاضی دادگاه فقط در خصوص جرایم تعزیری درجه ۶ تا ۸ که طفل یا نوجوان ۱۲ تا ۱۵ ساله مرتکب شده، قابلیت اعمال دارد (در حالی که، در مواجهه با جرایم تعزیری درجه ۶، ۷، ۸ در خصوص بزهکاران بالغ و بزرگسال هم گاهی در قانون مجازات اسلامی با مسامحه برخورد شده و اغلب بزهکاران مرتکب این جرایم مشمول تخفیف یا معافیت از کیفر می‌شوند).

بنابراین، از این مقرر استنباط می‌شود که قلمروی اعزام اطفال و نوجوانان بزهکار به کانون اصلاح و تربیت بسیار گسترش یافته و نمی‌توان از این نکته چشم پوشید که این اقدام تبدیل به شایع‌ترین ابزار مقابله با بزهکاری اطفال و نوجوانان در نظام عدالت کیفری اطفال و نوجوانان ایران شده است.

علاوه بر ماده ۸۸، ماده ۸۹ ق.م.ا. از نگهداری در کانون اصلاح و تربیت به عنوان یک مجازات اصلی برای پاسخ به نوجوانان ۱۵ تا ۱۸ ساله (شمسی) نام برده است. نکته قابل تأمل در خصوص دو ماده ۸۸ و ۸۹ این است که، یک بار قانونگذار در ماده ۸۸، نگهداری در کانون را تصمیم دانسته و از نامیدن آن به عنوان مجازات پرهیز کرده ولی دقیقاً در یک ماده بعد یعنی ماده ۸۹؛ نگهداری در کانون را مجازات دانسته است! این بیان با توجه به اینکه ماهیت نگهداری در کانون باید بنابر سن محکومیت تغییر یابد، چندان منطقی نیست. در هر صورت به نظر می‌رسد کانون اصلاح و تربیت به تنهایی ماهیتی مجازات‌گونه دارد؛ ولی می‌توان همین مجازات را با اعمال اقدامات اصلاحی - تربیتی و آموزشی تبدیل به یک اقدام تأمینی و تربیتی مناسب برای اطفال و نوجوانان ناسازگار کرد.

در نظام عدالت کیفری اطفال و نوجوانان انگلستان نیز نگهداری کودکان و نوجوانان بزهکار در مکان‌های بسته همیشه مورد استفاده قرار گرفته است. اما این کشور از اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، با آغاز جریان «سزاکرایی نو» (New punitivist) شاهد افزایش فزاینده کودکان در حبس بوده است. علی‌رغم تلاشهای جرم‌شناسان و حقوقدانان برای کاهش اطفال محبوس، با روند افزایش جرایم اطفال و نوجوانان در انگلستان و تمرکز رسانه‌های گروهی بر جرایم این گروه، این عقیده مطرح شد که برخی از این اطفال و نوجوانان، قابل کنترل نبوده و تهدید برای جامعه به حساب می‌آیند؛ بنابراین، سیاست حبس‌گرایی در زمینه عدالت کیفری اطفال و نوجوانان شدت گرفت. قانون عدالت کیفری و نظم عمومی مصوب ۱۹۹۴ انگلستان سن مسئولیت کیفری را از ۱۴ به ۱۰ سال کاهش و علاوه بر آن حداکثر حبس را برای نوجوانان ۱۵ تا ۱۷ ساله از ۱۲ ماه به ۲۴ ماه افزایش داد. اما مهم‌ترین براینده این قانون، ماده ۱ آن بود که یک مجازات سالب آزادی جدید را خلق کرد؛ بر اساس آن ماده قضات اختیار داشتند اطفال ۱۲ تا ۱۴ ساله را محکوم به اقامت در یک زندان ویژه به نام «مرکز تعلیم و آموزش» (Secure Training) کنند.

قانون جرم و بی‌نظمی^۱ مصوب سال ۱۹۹۸ مجازات فوق را لغو کرد و به جای آن مجازات جدیدی به نام «قرار حبس و آموزش»^۲ را برای نوجوانان ۱۵ تا ۱۷ ساله جایگزین کرد. طول مدت مجازات جدید حتی می‌توانست تا ۲۴ ماه نیز باشد؛ نیمی از این مدت مستلزم گذران وقت محکوم در زندان و نیم دیگر در اجتماع بود تا بتوان بدین طریق به اهداف تربیتی - اصلاحی نیز دست یافت.

بعد از قانون مورد اشاره قانون پلیس و عدالت کیفری مصوب سال ۲۰۰۱^۳ حبس‌هایی با مدت زمان طولانی برای اطفال و نوجوانان مقرر کرد. (Goldson, 2006: 144)

لازم به اشاره است که، در عدالت کیفری انگلستان در خصوص اطفال و نوجوانان ناقض قانون همواره رویکردهای مختلف سزاگرا، اصلاحی و ترمیمی در چالش با یکدیگر قرار داشته‌اند؛ ولی به نظر می‌رسد علی‌رغم وجود این چالش، اغلب سیاست‌گذاران این کشور به این امر اذعان داشته‌اند که پیشگیری باید هدف اصلی عدالت کیفری اطفال بوده و نظام باید آموزش اطفال کم سن و سال را به عنوان سرلوحه برنامه‌های واکنش به کودکان و نوجوانان ناقض قانون قرار دهد. (مهرا، ۱۳۹۰: ۴۲) بنابراین، با توجه به تمرکز سیاست‌گذاران انگلستان بر آموزش محور بودن واکنش‌ها نسبت به اطفال و کوشش ایشان برای ابداع برنامه‌های آموزش محور، در این نوشتار نظام حاکم بر مؤسسات نگهداری اطفال در انگلستان برای مطالعه تطبیقی انتخاب شده است.

تأمل در این موضوع که علاوه بر افزایش اطفال و نوجوانان محکوم به حبس، برخی از بزهکاران این گروه سنی در انتظار محاکمه، مدتی را در بازداشت به سر می‌برند، ما را به این اظهارنظر می‌رساند که انگلستان در مقایسه با همه نظام‌های دمکراتیک شاهد افزایش نگهداری اطفال و نوجوانان در مکانهای بسته است. (Muncie, 2003: 75) بنابراین، با توجه به مطالب فوق متوجه می‌شویم که چه در ایران و چه در انگلستان، مکانهای ویژه نگهداری، اقامتگاه اجباری و عملی تعداد کثیری از اطفال و نوجوانان بزهکار است. به همین دلیل برای رسیدن به هدف اصلی نظام عدالت کیفری اطفال و نوجوانان در هر دو نظام یعنی پیشگیری از جرایم؛ باید این محیط‌های

1. Crime and Disorder Act.
2. Detention and Training oder.
3. Criminal Justice and Police Act 2007.

تحمیلی را تبدیل به فرصتی برای آموزش و پرورش و تربیت این اطفال و نوجوانان کرد. در ایران و انگلستان سعی شده تا این مکانهای تحصیلی تبدیل به محیطی برای آموزش اطفال و نوجوانان برای بهبود ساختار شخصیتی ایشان شود. بنابراین، از این حیث می‌توان این محیطها را، محیطهای آموزشی تحصیلی نامید؛ چراکه هدف غایی از قرار دادن کودکان و نوجوانان ناسازگار در این گونه محیطها، آموزش هنجارهای اجتماعی به آنان است.

این نوشتار در سه بخش ارائه می‌شود. اغلب کودکان و نوجوانانی که مجبور به اقامت در مکانهای بسته هستند در مدت کمی که از زندگیشان سپری شده، با مشکلات فراوانی مواجه می‌شوند که این مسئله خود موجب می‌شود اجرای طرحهای آموزشی در خصوص آنان نیز با مشکلات متعدد روبرو شود. بنابراین، در بخش اول این نوشتار به بررسی این مشکلات پرداخته شده است. در بخش دوم، با توجه به اینکه در قلمروی عدالت کیفری اطفال و نوجوانان در دو کشور مورد پژوهش، تالاشهایی در راستای تبدیل محیط بسته زندان گونه به محیطهای آموزش محور صورت گرفته و در پاره‌ای موارد این تلاشها ثمره عملی نیز داشته است، تمرکز بر آموزش و ایجاد محیط آموزشی در دو نظام حقوقی انگلستان و ایران مورد مذاقه قرار گرفته است. در نهایت نیز برای توجیه نظری بحث، بخش سوم نوشتار به تحلیل نقش محیطهای آموزشی تحصیلی از دیدگاه نظریات جرم‌شناسی اختصاص یافته است تا مشخص شود برخلاف تصور برخی از کارشناسان فن، استفاده از ظرفیت فضاهای زندان گونه برای بازپروری و بازاجتماعی کردن کودکان هنجارگریز منطبق با نظریات مشهور جرم‌شناسی نیز هست.

۱- مشکلات محیطهای آموزشی تحصیلی

اجرای طرحها و برنامه‌های آموزشی در مراکز ویژه نگهداری کودکان و نوجوانان بزهکار با مشکلات فراوانی روبروست. این معایب و مشکلات گاهی مربوط به خود طفل یا نوجوان بزهکار است؛ گاهی مربوط به شرایط اجتماعی و محیطی است؛ و گاهی هم مربوط به شرایط محیط تحصیلی است که کودک یا نوجوان ملزم به اقامت در آن است:

۱-۱- مشکلات مربوط به اطفال و نوجوانان بزهکار

اغلب اطفال و نوجوانانی که توسط سیستم قضایی ملزم به اقامت در کانونهای اصلاح و تربیت می‌شوند از افراد آسیب‌پذیر جامعه هستند که مشکلات متعدد جسمی، روحی و روانی آنان را احاطه کرده است.

تحقیقات متعدد نشان می‌دهد که اغلب اطفال و نوجوانان درگیر با دستگاه قضایی به یک اختلال روانی دچار هستند. به طور معمول اطفال و نوجوانانی وارد مکان‌های نگهداری اجباری می‌شوند که مبتلا به اختلال سلوک، نقص توجه، بیش‌فعالی، ابتلا به اختلال‌های عاطفی یا سایکوتیک هستند. گزارش‌های موثق نشان‌دهنده شیوع عقب‌ماندگی ذهنی، اختلالات رشدی خاص، اختلال یادگیری، اختلال‌های بهداشتی-روانی، ابتلا به سوءمصرف مواد مخدر و الکل در میان این گروه از اطفال و نوجوانان است. (Garland, 2007: 409)

تحقیقات در خصوص ارزیابی روان‌شناسی پرونده‌های کودکان و نوجوانان کانون اصلاح و تربیت تهران، اغلب وجود مشکلات مربوط به سوءمصرف موادمخدر و الکل و نیز وجود مشکلات جدی روانی آنان را تایید می‌کند. (دهقانی، ۱۳۸۷: ۱۷۳)

امروزه نوجوانی مرحله شناخته شده‌ای از رشد انسان تلقی می‌شود. وجه مشخصه این دوره، تغییرات عمیق رشد زیستی، روانشناختی و اجتماعی آن است. در این دوران به دلیل سرعت این تغییرات، تقاضاهای محیطی افزایش می‌یابند و بسیاری از اختلالات روانپزشکی در این دوره آغاز می‌شوند. اسکیزوفرنی، اختلال دو قطبی و اختلال جنسی در دوران نوجوانی به میزان چشمگیری افزایش می‌یابد. نوجوان ناراحتی خود را ممکن است به صورت رفتار بزهکارانه و انحرافی نشان دهد. بنابراین اغلب نوجوانانی که به کانون اصلاح و تربیت ورود پیدا می‌کنند از اختلالات روانی رنج برده و تحقیقات پراکنده‌ای که توسط متخصصان کشورمان بر روی مقیمان کانون اصلاح و تربیت صورت گرفته این حقیقت را نشان می‌دهد. (شانه‌ساز، ۱۳۸۳: ۱۵۳)

در انگلستان هم وضعیت چندان مطلوب نیست. اتحادیه پزشکان انگلستان بنا به مشاهدات، اظهار داشته که اغلب نوجوانان در حبس، از محرومیت‌های بهداشتی و سلامت رنج برده و اکثر آنان از خدمات پزشکی مناسب محروم بوده و دارای اختلالات روانی هستند. (Goldson, 2006: 147)

مشکل مهم دیگر در خصوص مقاومتی است که اغلب بزهکاران نوجوان در برابر فرایند آموزش از خود نشان می‌دهند. بسیاری از اطفال و نوجوانان درگیر در سیستم قضایی یا از مدارس گریخته یا به علت بی‌علاقگی نسبت به فرایند آموزش، به نحو مطلوب تحصیل نکرده‌اند. برخی صاحب‌نظران معتقدند که شاید الزام بزرگسالان به تحصیل و آموزش از نظر آنان چندان ناخوشایند نباشد؛ اما گاهی این الزام برای کودکان و نوجوانان متفاوت است؛ زیرا، بسیاری از

این کودکان و نوجوانان از مدرسه فرار کرده و همین، فرایند آموزش آنان را مشکل تر می‌کند. (Stephenson, 2007: 137) حتی به نظر می‌رسد، یکی از دلایل عمده وقوع بزهکاری در کودکان و نوجوانان، بی‌اشتیافی و بی‌میلی آنان به تحصیل و مدرسه است. کودکان فراری از مدرسه با این عمل مقررات مدرسه را زیر پا گذاشته و از قوانین متداول اجتماعی تحصیلی و خانوادگی پیروی نمی‌کنند. اکثر آنان پس از فرار از مدرسه، با افرادی نظیر خودشان به عیاشی، سرقت و رفتارهای ناهنجار دیگر می‌پردازند. این کودکان اغلب کم استعداد و اکثراً در تطابق و سازش با محیط‌های تحصیلی مشکل دارند. مدرسه‌گریزی معمولاً در سال‌های میانی کودکی شروع شده و در نوجوانی به صورت مسئله‌ای عمده درمی‌آید. مدرسه‌گریزها غالباً مشکلات یادگیری حتمی و پیشرفت تحصیلی اندک دارند و معمولاً به هر نوع محیط آموزشی واکنش منفی نشان می‌دهند.

مشکل دیگر مربوط به مفهومی است که رفتارشناس‌ها از آن تعبیر به سبک اسنادی می‌کنند. رفتارشناس‌ها بر این باورند که، انسان‌ها دارای دو نوع اسناد اصلی یا شیوه تفسیر رفتار هستند: اسناد درونی و بیرونی. اسناد درونی هنگامی رخ می‌دهد که رفتار به ویژگی‌های فردی نسبت داده می‌شود. اسناد بیرونی هنگامی رخ می‌دهد که فشارهای اجتماعی و محیطی دلیل رفتار ارزیابی می‌شوند. مطالعات در خصوص بزهکاران به ویژه اطفال و نوجوانان مقیم کانون یا مراکز مشابه نشان‌دهنده این است که، اغلب آنان دلیل وقوع رفتارهای نامناسب و ضد اجتماع را حاصل عوامل بیرونی می‌دانند. رفتارشناس‌ها معتقدند که اسناد رفتارهای ناخوشایند و ناپسند به عوامل بیرونی، سبب کاهش احساس گناه نسبت به آن عمل در فرد می‌شود. همچنین، هنگامی که علت رفتار به عواملی خارج از کنترل فرد نسبت داده می‌شود حس مسئولیت‌پذیری در برابر آن رفتار کاهش می‌یابد. (خدمتگزار، ۱۳۸۷: ۱۸)

مشابه همین فرضیه را در نظریه جرم‌شناختی مشهور به نظریه «خنثی‌سازی» که توسط متزا (Matza) مطرح شد می‌بینیم. نظریه یادشده حاکی از آن است که، بزهکاران (به‌ویژه اطفال و نوجوانان) در هنگام ارتکاب جرم، برای اینکه تصویر ذهنی نامناسب را از ذهن بزدایند و آسان‌تر مرتکب جرم شوند و همچنین یا آن را فراموش کرده یا از اثرات ذهنی آن برخوردار بکاهند، از روش‌های خاص خنثی‌سازی استفاده می‌کنند. از این‌رو، بزهکار ارزش‌های اخلاقی قراردادی را رد نمی‌کند، بلکه آنها را در مجموعه گسترده‌ای از شرایط، بی‌اثر می‌کند؛ به گونه‌ای که قادر به سرسپردگی در مقابل اعمال بزهکارانه است و هنوز خود را بی‌غل و غش می‌پندارد. این حس

بی‌مسئولیتی توسط ایدئولوژی دادگاه اطفال و نوجوانان که اعلام می‌کند اطفال و نوجوانان مسئول اعمال خود نیستند، تقویت می‌شود. (ولد، ۱۳۸۰: ۲۸۳) بنابراین، آموزش به اطفال و نوجوانان بزهکار مقیم کانون یا نهادهای مشابه پیچیده می‌شود؛ چرا که هسته اصلی آموزش این گروه، القای حس مسئولیت‌پذیری برابر رفتارهای ارتكابی و نیز آموزش خودداری از این رفتارهاست و اگر کودک و نوجوان از همان آغاز با این پیش‌فرض وارد این نهادها شود که تقصیری مرتکب نشده و چاره‌ای جز انجام رفتار ناپسند نداشته، فرایند آموزش و تعلیم و تربیت آنان را بسیار دشوارتر از افراد عادی می‌کند.

۲-۱- مشکلات اجتماعی

جامعه‌شناسان جنایی بر این عقیده‌اند که پدیده بزهکاری و جرم را نمی‌توان با عوامل جسمانی و شخصی تحلیل کرد؛ زیرا، این عوامل نقش زیادی در بزهکاری افراد ندارد، بلکه عوامل اجتماعی از قبیل شرایط نامناسب خانواده، فقر، اختلافات پدر و مادر، طلاق، والدین بزهکار، بیکاری، مهاجرت، ضعف بنیان‌های اعتقادی و اخلاقی و این‌گونه نابسامانی‌ها، نقش تعیین‌کننده در بزهکاری و اعمال مجرمانه افراد دارد.

بیشتر جرم‌شناسان برای تحلیل بزهکاری کودکان و نوجوانان، متوسل به توجیه بزهکاری این گروه‌ها از طریق بی‌سازمانی اجتماعی می‌شوند؛ برای نمونه شاو و مک‌کی (Shaw and mckay) از نظریه پردازان مکتب شیکاگو معتقدند، دلیل اصلی بزهکاری در میان کودکان و نوجوانان در بعضی محله‌ها و مناطق، بی‌سازمانی اجتماعی است. آنان بی‌سازمانی اجتماعی را وضعیتی می‌دانستند که در آن، نهادهای اجتماعی مانند خانواده و مدرسه در حل مشکلاتی که اجتماع با آن مواجه است توانایی خود را از دست می‌دهند و در واقع این‌گونه اجتماعات نابسامان، توانایی اعمال کنترل مناسب بر کودکان و نوجوانان و انتقال ارزش‌ها و هنجارهای مورد قبول جامعه را ندارند. (Shaw, 1962: 235) در نتیجه ضعف عملکرد نهادهایی مانند خانواده و مدرسه در انتقال ارزش‌ها و هنجارها، کودک و نوجوان به درستی جامعه‌پذیر نشده و به سمت رفتارهای انحرافی و ناپسند گرایش می‌یابد. عدم نظارت مناسب والدین بر رفتارهای کودک و نوجوان نیز در جهان امروز با توجه به شاغل بودن والدین در محیط خارج از خانه و نیز صرف کردن وقت بسیار آن‌ها به تماشای سریال‌ها و برنامه‌های تلویزیونی و جذابیت‌های فضای مجازی، موجب کم‌توجهی و عدم تمرکز کافی ایشان بر تربیت و نظارت

بر رفتارهای فرزندانشان شده است. در نتیجه کودک و نوجوان خود را فردی رها شده دانسته و می‌فهمد که والدینش نسبت به اعمال وی بی‌تفاوت است. این رها شدن از قید و بند والدین در بسیاری مواقع موجبات کسب تعلیمات و آموزش‌های نادرست کودکان از محیط نامناسب اطراف را فراهم می‌کند. برخی جرم‌شناسان معتقدند، اگر والدین زمانی که کودک در مرحله رشد شخصیت قرار داشته و مشغول یادگیری فرایندهای تربیتی است، به درستی عمل نکنند، کودک هیچ‌گاه نخواهد توانست مسیر درست را پیدا کند.

بر اساس نظریه گاتفردسون و هیرشی (Gottfredson and Hirschi)، در زندگی افراد تنها دو مسیر وجود دارد: یا به سوی ارتکاب جرم سوق داده می‌شوند و یا به علت بهره‌مندی از نیروی خودکنترلی، تمایلی به ارتکاب جرم ندارند. این دو گرایش، در مراحل نخستین زندگی شکل گرفته و تابع نوع تعامل و ارتباط والدین با فرزندان است. در نتیجه فردی که به خاطر اقدامات صحیح والدین رشد مناسب نیافته در سنین نوجوانی و بعد از آن قابل تغییر نخواهد بود. (کالن، ۱۳۹۴: ۵۶ و ۵۷)

اکثر متخصصان و اغلب نظریه‌های جرم‌شناسی بروز رفتارهای مجرمانه در کودکان و نوجوانان را در اثر نقص در تربیت خانواده آنان می‌دانند و واضح است که اغلب کودکان و نوجوانان مقیم کانون اصلاح و تربیت یا سایر نهادهای مشابه دچار معضلات خانوادگی هستند. تحقیقات صورت گرفته در خصوص اطفال و نوجوانان محبوس در مؤسسات نگهداری انگلستان نشان‌دهنده مشکلات اجتماعی متعدد آنان است. بخش زیادی از این محبوسین، محروم از مدرسه بوده، در خانواده‌های نابسامانی رشد کرده یا دچار فقر و مشکلات وخیم اقتصادی هستند. (Goldson, 2006: 147) بنابراین، اجرای فرایند آموزش و تحصیل نسبت به اطفال و نوجوانانی که در طول زندگی خود دچار مشکلات اجتماعی بوده‌اند توسط مؤسسات ویژه نگهداری، بسیار مشکل‌تر از کودکان و نوجوانان عادی است؛ چراکه بنیان شخصیت اجتماعی کودک به درستی بنا نشده و اصلاح و بازسازی این شخصیت به نحوی که بتواند با جامعه هم‌نوا شود، زمان و دقت زیادی را می‌طلبد.

۳-۱- مشکلات مربوط به فضا و کارکنان عدالت کیفری اطفال و نوجوانان

غیر از مشکلات مربوط به خود اطفال و نوجوانان و نیز مشکلات اجتماعی، بخش عظیمی از مشکلات اجرای فرایند آموزش نسبت به مقیمان مراکز نگهداری اطفال و نوجوانان بزهکار در

همه جای دنیا و از جمله ایران و انگلستان، مربوط به فضای این مراکز و نیز افرادی است که به نوعی درگیر با نظام عدالت کیفری اطفال و نوجوانان هستند.

یکی از صاحب نظران حوزه علوم جنایی اطفال در خصوص موانع پیشگیری از جرم اطفال و نوجوانان متهم به نگهداری در انگلستان اعتقاد دارد که «مطالعات نشان‌دهنده این موضوع هستند که در مراکز بزرگ، شلوغ و پُرجمعیت نگهداری اطفال، فرصت‌های درمانی و خدمات ارائه شده در خصوص مقیمان در انگلستان مانند آمریکا، کاهش چشمگیری یافته است. در واقع، نگرانی‌ها و دغدغه‌های مربوط به فضای زندانها بر دغدغه‌های مربوط به ارائه خدمات و کیفیت طرح‌های آموزشی در این کشور غلبه یافته است.» (Howel, 2003: 135)

علاوه بر این، محققان انگلیسی معتقدند که این مراکز مشکلات متعددی از جمله: ضعف ساختارهای نظارتی و مدیریت، تغییر زیاد کارکنان، نقص در استمرار ارائه خدمات آموزشی و سایر خدمات به مقیمان، عدم یکپارچگی در نحوه ارائه برنامه و طرح‌های لازم برای بازپروری دارند. به نظر محققان، شلوغی بیش از حد مؤسسات نگهداری اطفال و زندانها، موجب تحمیل رنج مضاعف بر مقیمان و کارکنان می‌شود؛ چرا که مقیمان مجبورند رنج سنگین ناشی از کمبود فضا و شرایط نامساعد ناشی از آن را تحمل کرده و کارکنان و مدیران هم باید بیشتر وقت خود را صرف مدیریت جمعیت زیاد این مراکز و نیز برقراری نظم و انضباط در این محیط‌ها بنمایند. بدون شک در چنین فضایی، پرداختن به دغدغه‌های آموزشی و تربیتی در اولویت‌های بعدی قرار می‌گیرد. علاوه بر این با توجه به اینکه محیط مراکز نگهداری در واقع محیط‌های اجباری و تحمیلی است، متخصصان آموزشی کمتر تمایل دارند در این محیط‌ها شاغل باشند. (Sutton, 1992: 6)

به نظر می‌رسد بیشتر مراکز ویژه نگهداری اطفال و نوجوانان، در مناطقی قرار دارند که خانواده‌های مقیمان برای ملاقات و ارتباط با این مراکز باید مسافت زیادی را طی کنند و گاهی خانواده‌ها به دلیل همین مشکل مسافت، کمتر به ملاقات، برقراری تماس و ارتباط با فرزندان و مسئولان این مراکز مبادرت می‌کنند. همین موضوع دارای اثرات مخرب بر کودکان و نوجوانان و نیز روند اصلاح و تربیت آنان است. (Stephenson, 2007: 130)

بدون تردید همان‌طور که شلوغی مدارس و جمعیت زیاد کلاسهای درس می‌تواند در کیفیت برنامه‌های آموزشی مدارس عادی اثر منفی داشته باشد، جمعیت زیاد مراکز نگهداری اطفال و

نوجوانان بزهکار هم اثر منفی بر روند آموزشی این مراکز خواهد داشت. در خصوص وضعیت اطفال و نوجوانان مستقر در کانون اصلاح و تربیت در ایران لازم به اشاره است که، متأسفانه تا مدت‌ها کانون اصلاح و تربیت فقط مخصوص نگهداری پسران بود و دختران در زندان اوین و سایر مراکز، همراه با بزهکاران بزرگسال نگهداری می‌شدند تا اینکه به دستور رئیس وقت سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور و مدیر کل اداره زندان‌های استان تهران و با همکاری کانون اصلاح و تربیت در بخش شمالی کانون، مکانی را برای نگهداری دختران بزهکار در سال ۱۳۷۸ در نظر گرفتند. میانگین تعداد دختران بزهکار در کانون اصلاح و تربیت دختران ۴۰ الی ۵۰ نفر است که بعضی از دختران چنین فضایی را نمی‌پسندند و تمایل به زندان دارند. کمبود امکانات رفاهی، آموزشی و بالاختص فقدان مربیان کافی و آموزش دیده از مهم‌ترین مشکلات کانونها است؛ به عنوان مثال، بنابر اطلاعات حاصله از پایگاه اطلاع رسانی حوزه، تعداد پرسنل کانون اصلاح و تربیت پسران واقع در کوی کن تهران با توجه به تعداد مددجویان بسیار کم است و این خود باعث می‌شود که مسئولان فرصت و وقت کافی جهت شناخت نوجوانان بزهکار نداشته باشند و نتیجه مطلوب حاصل نشود. (محمدی آرانی، ۱۳۸۱: ۵۱)

در بازدید مشاور قضایی و مدیر دفتر حمایت از حقوق زنان و کودکان دادگستری استان البرز از کانون اصلاح و تربیت تهران در سال ۱۳۹۰ ایشان بیان کردند که پس از ایجاد استان البرز، مددجویان پسر کانون اصلاح و تربیت استان البرز به ندامتگاه فردیس انتقال یافتند، ولی مددجویان دختر به علت کمبود فضای مناسب در استان البرز همچنان در کانون تهران نگهداری می‌شوند (خبرگزاری مهر، یکشنبه ۱ دی ۱۳۹۰) که این خود نشان‌دهنده عدم وجود فضای مناسب و فاصله بسیار دور محل نگهداری دختران کانون با محل اقامت اصلی و خانواده‌های آنان است.^۱

با توجه به وجود مشکلات بالا در خصوص نگهداری اطفال و نوجوانان در مکانهای بسته، تمرکز

۱. آقای ابراهیم متقی هم در پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد خود با موضوع «تبیین نقش کانون اصلاح و تربیت در پیشگیری از جرم» نتیجه گرفته‌اند که کانونهای اصلاح و تربیت اکثراً با کمبود فضای کافی، نیروی متخصص و بودجه روبه‌رو هستند و متأسفانه در اکثر نقاط کشور این اماکن فقط برای نگهداری پسران بزهکار تشکیل شده است و دختران بزهکار در زندان و در کنار بزرگسالان نگهداری می‌شوند. ایشان بیان می‌کنند که در کانونهای اصلاح و تربیت به مباحثی مثل طبقه بندی مددجویان، آموزش تحصیلی و ... توجه چندانی نمی‌شود.

بر وجود طرحها و برنامه‌های آموزشی مشخص برای اصلاح و بازپروری و حصول نتیجه مطلوب عدالت کیفری اطفال و نوجوانان یعنی پیشگیری؛ یک امر لازم و ضروری است که در بخش بعد به این طرحها و برنامه‌ها در دو کشور ایران و انگلستان می‌پردازیم.

۲- تمرکز بر آموزش و ایجاد محیط آموزشی

در سند حداقل مقررات استاندارد سازمان ملل متحد برای دادرسی ویژه نوجوانان، مشهور به مقررات پکن^۱ در بند ۱-۲۶ یکی از اهداف اصلی ارجاع نوجوانان بزهکار به مؤسسات نگهداری را آموزش، اصلاح و تربیت آنها دانسته و هدف از آموزش این افراد را تأمین مراقبت، حمایت، تحصیل و مهارت‌های حرفه‌ای در جهت مساعدت آنان برای قبول نقشهای اجتماعی سازنده و مولد در اجتماع می‌خواند. در ضمن، این سند در بند ۲-۲۶ به عدالت کیفری اطفال و نوجوانان تکلیف کرده که برای نوجوانان مقیم مؤسسات نگهداری، کلیه مساعدت‌های لازم اجتماعی، تحصیلی، حرفه‌ای، روانی، پزشکی و جسمانی را که ایشان به سبب جنسیت و شخصیت خود به آن نیاز داشته و در جهت مصالح رشد کلی آنان است، فراهم سازد.

در یک سند بین‌المللی مهم دیگر با عنوان مقررات سازمان ملل برای حمایت از نوجوانان محروم از آزادی^۲ بیان شده است که (بند ۳۸)، کلیه نوجوانان در رده سنی تحصیلات اجباری، دارای حق بهره‌مندی از آموزش طرح‌ریزی شده متناسب با نیازها و توانایی‌های خود و برای آمادگی بازگشت به اجتماع آنان هستند.

از این رو، نظام عدالت کیفری اطفال و نوجوانان انگلستان سعی در فراهم ساختن امکانات آموزشی و تحصیلی در راستای تعلیم و تربیت اطفال و نوجوانان مقیم در مؤسسات نگهداری کرده است. تأکید بر آموزش را در ابداع این نظام برای خلق یک پاسخ کیفری با عنوان «قرار حبس و آموزش یا قرار حبس و کارآموزی» (Detention and training order) در سال ۱۹۹۸ میلادی برای اطفال و نوجوانان بزهکار مشاهده می‌کنیم. در انگلستان هرچند امکان تحمیل «قرار حبس و کارآموزی» برای گروه سنی ۱۰ تا ۱۷ سال پیش‌بینی شده، اما بنابر توصیه‌هایی که به قضات می‌شود بیشتر از این پاسخ برای نوجوانان ۱۵ تا ۱۷ ساله استفاده شده و برای نوجوانان زیر ۱۵

۱. قطعنامه ۴۳۳ مصوب مجمع عمومی مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۸۵.

۲. قطعنامه ۴۵/۱۱۳ مصوب مجمع عمومی مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۹۰.

سال به ندرت این پاسخ کیفری مورد حکم قرار گرفته است. (Ashworth, 2010: 400)

پاسخ یاد شده، شامل دو عنصر نگهداری کودکان و نوجوانان در مکانهای بسته و حضور در اجتماع تحت نظارت مسئولان اجرای این پاسخ کیفری است. تمرکز آشکار بر عنصر «آموزش یا کارآموزی» در نام گذاری این پاسخ کیفری، توجه بعضی از دادگاهها را به این نکته جلب کرد که این اقدام باید مؤثرتر از حبس برای پیشگیری از جرایم اطفال باشد. دولت انگلستان هم بر این نکته که این پاسخ کیفری باید سازندهتر و منعطفتر از سایر مجازاتهای سالب آزادی باشد تأکید کرد. برای حصول اطمینان از اینکه طفل و نوجوان محکوم، توانایی انتقال از زندان به اجتماع را به نحو مطلوب به دست آورد، طرح و برنامه‌های گروهی ضمن دوره تحمل این اقدام، انجام می‌شود. اما گلیه‌های زیادی از طرف محکومین و مجریان این پاسخ در انگلستان مطرح شده که همگی متضمن این نکته است که با توجه به نامناسب بودن مکانهای نگهداری اطفال، امکان اجرای طرحها و برنامه‌های آموزشی بسیار سخت و محدود است. (Goldson, 2008: 135)

بنابراین، برای حل این مشکل نظام عدالت کیفری اطفال در انگلستان اقدام به ایجاد مؤسسات ویژه برای نگهداری اطفال و نوجوانان محبوس با عنوان «خانه امن محلی کودکان» (Local authority secure children's home) و «مرکز تأمین آموزش [حرفه‌آموزی]» (Secure training centre) کرد.

مؤسساتی که تحت این عناوین تأسیس شده‌اند، با سایر مؤسسات نگهداری نوجوانان بزهکار تفاوت اساسی دارند؛ چراکه سطح بودجه و امکانات بسیار بیشتری داشته و از نظر فضا بسیار کوچکتر هستند [ساختار آنها شبیه ساختمانهای معمولی است]؛ این مؤسسات اغلب سعی کرده‌اند که امکانات و تجهیزاتشان را مطابق با سلیقه و خواست نوجوانان چهارده، پانزده ساله ساماندهی کنند.

خانه‌های امن متأثر از ایدئولوژی رفاه تشکیل شده و سعی بر این است که به نسبت سایر مؤسسات آموزشی اجباری، تأکید بیشتری بر عنصر کار اجتماعی داشته باشند. «مراکز تأمین آموزش» متعهدند که سطح بالای آموزش را در رأس برنامه‌های خود قرار داده و مدیران این مؤسسات برای نیل به این هدف آموزش می‌بینند. در ابتدای تأسیس، اغلب این مراکز با واحدهای ۴۰ تختی ایجاد شدند، اما اکنون واحدهای ۸۰ تختی هم در این مراکز به چشم می‌خورد. فضای مناسب و تجهیزات

مطلوب این مؤسسات موجب شد که، تعلیم و آموزش نقش اساسی در حیات این مؤسسات و مقیمان این مراکز ایفا کند. شرایط مناسب این مؤسسات باعث شده است که معلمان و مربیان سطح بالا به اشتغال در این مراکز تمایل داشته و در بیشتر اوقات افرادی برای آموزش نوجوانان استخدام می‌شوند که از دانش تخصصی روز نظیر علوم مربوط به فناوری ارتباطات، اطلاعات و محاسبات، بهره‌مند باشند. هرچند شاید تماس با بیرون از مؤسسه بر روحیه نوجوانان اثرات مثبتی داشته باشد، اما برای حفظ یکپارچگی و انسجام آموزشهای داخل مؤسسه، در مراکز «تأمین آموزش» اجازه ارتباط با دنیای خارج را در هنگام برقراری کلاسهای آموزشی نمی‌دهند. این حقیقت، غیرقابل انکار است که تجربه اکثر نوجوانانی که در این مراکز اقامت داشته‌اند، بسیار بهتر از سایر مراکز نگهداری است، اما هنوز کارایی تعلیم و تربیت و آموزش‌های این مؤسسات در حصول پیشگیری و بازپروری نوجوانان مورد بحث است. بیشتر این مراکز هم با مشکلات ساختاری و سیستماتیک سایر مؤسسات نگهداری مواجه هستند. هرچند بودجه و امکانات این مؤسسات در مقایسه با سایر مراکز نگهداری مناسب‌تر است، اما هنوز فاصله زیادی با امکانات دبیرستان‌ها و کالج‌های عادی و عمومی دارد. امکانات تفریحی و لابراتورها و آزمایشگاه‌های این مؤسسات همچنان فقیر و ناکافی است. ضمناً مطالعات، نشان‌دهنده تجربه ناموفق این مراکز در خصوص برقراری ارتباط بین دانش‌آموختگان این مؤسسات و انتقال آنان به مدارس و دانشگاه‌های عادی پس از اتمام دوره اقامت اجباری است. (Stephenson, 2007: 130)

در ایران، محل مخصوص نگهداری کودکان و نوجوانان ناقض قانون (کانون اصلاح و تربیت)، طبق ماده ۲ آیین‌نامه اجرایی سازمان کانون اصلاح و تربیت، دارای سه بخش است: بخش نگهداری موقت، بخش اصلاح و تربیت و بخش زندان. با توجه به تمرکز ویژه این نهاد بر تهذیب و تربیت افراد کمتر از سن ۱۸ سال که در ماده ۱ آیین‌نامه یادشده به صراحت به آن اشاره شده، وزارت آموزش و پرورش با ایجاد هنرستان کار و دانش، تأمین نیروی انسانی و برگزاری امتحانات رسمی با این مراکز همکاری می‌کند. ضمناً سازمان فنی‌وحرفه‌ای وزارت کار و امور اجتماعی نیز با تأمین مربیان مجرب در برگزاری دوره‌های آموزش فنی‌وحرفه‌ای برای مددجویان مشارکت دارد. در بخش اصلاح و تربیت کانون، کودکان و نوجوانانی نگهداری می‌شوند که وضعیت آنان از لحاظ طبقه، درجه و گروه در خوابگاه‌ها و بندها مشخص شده است. در این بخش واحدی به نام اندرزگاه ایجاد شده که حدوداً هفته‌ای یک بار فردی تحت عنوان اندرزگو، به کودکان دارای سابقه بزهکاری، آموزش داده و ایشان را

مورد پند و نصیحت قرار می‌دهد. این فرد سعی می‌کند با اطفال و نوجوانان مسئله‌دار رابطه عاطفی برقرار کرده و مشکلات اخلاقی و اجتماعی آنان را یادآوری کرده و به اصلاح ساختار اخلاقی ایشان همت ورزد.

با توجه به اینکه تحصیل کردن حق کودکان و نوجوانان است و محروم کردن آنان از این حق به هیچ بهانه‌ای پذیرفته نبوده و توسط اکثر اسناد بین‌المللی مهم این عمل منع شده است، قانون اصلاح و تربیت هم به طرق مختلف سعی می‌کند امکانات تحصیل مقیمان را فراهم کند. اطفال و نوجوانان پس از ورود به قانون اعم از اینکه باسواد و یا بی‌سواد باشند، مکلف‌اند در کلاسهای درس شرکت کنند. در قانون، نهضت سوادآموزی برای تحصیل اطفال بی‌سواد و یا اطفالی که فاصله زیادی بین تحصیلاتشان ایجاد شده وجود دارد. مقیمان قانون در سه مقطع تحصیلی ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان تحصیل کرده و مجتمع‌های آموزشی قانون زیر نظر آموزش و پرورش فعالیت می‌کنند. گاهی با اخذ مجوزهای مربوط در کانونهای اصلاح و تربیت مدارس شبیه مدارس عادی ایجاد شده و ساختار این مدارس تفاوتی با مدارس بیرون از قانون ندارد.

مقیمانی که از تحصیل فراغت حاصل کرده‌اند و یا آنانی که بر حسب استعدادسنجی مسئولان متخصص کانون، استعداد و علاقه‌ای برای درس خواندن ندارند، ملزم می‌شوند در کارگاه‌های حرفه‌آموزی آموزشهای فنی و حرفه‌ای ببینند. مقیمان در این بخش ضمن حرفه‌آموزی از دستمزد ناشی از کار خود نیز بهره می‌برند. از اثرات سازنده تربیتی و شخصیتی کار در کانون بر روی مقیمان، می‌توان به عادت به کار، احساس ارزشمندی و مؤثر بودن، افزایش انگیزه، اشتیاق و دلگرمی در مقیم، تقویت اعتماد به نفس، تقویت ارتباطات اجتماعی و آسان شدن شغل‌یابی در بیرون از محیط کانون اشاره کرد؛ (اشرفی، ۱۳۸۷: ۲۶) به علاوه، کانون برای تشویق مقیمان به کتاب خواندن با همکاری شورای کتاب کودک و نظارت و همکاری مسئولان، کتابخانه‌ای احداث کرده است. در روز معمولاً دو گروه از بچه‌ها از کتابخانه استفاده می‌کنند و مربیان در زمینه کتابخوانی و قصه‌گویی و روش صحیح مطالعه کردن به تدریس برای ایشان می‌پردازند.

از دیگر اقدامات کانونهای اصلاح و تربیت برای درگیر کردن مقیمان در فعالیتهای آموزشی می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

نقش محیط‌های آموزشی تحمیلی در پیشگیری از جرایم اطفال و نوجوانان ... / محسنی و ملکوتی ۱۱۳

- آموزش‌های مذهبی و تقویت باورهای مذهبی و تشویق مقیمان به شرکت در مراسم مذهبی و حضور در نمازخانه‌های ایجاد شده در کانون؛
- آموزش مهارت‌های ورزشی در رشته‌های مختلف و تقویت سلامت جسمی و روانی با نظارت و همکاری سازمان تربیت بدنی؛
- برگزاری مراسم ملی و مذهبی؛
- نگارش و انتشار نشریات داخلی با عنوان «خانه ما» برای پسران و «شاید بهاری دیگر» برای دختران به منظور ارتقای سطح شکوفایی خلاقیت‌های اطفال و نیز ایجاد راهی برای بیان مشکلات مقیمان؛
- آموزش نقاشی، موسیقی، بازیگری و تئاتر برای تقویت حس اعتماد به نفس و نیز فراهم کردن کشف استعدادهای نهفته مقیمان؛
- دعوت از نویسندگان، شعرا و مترجمین کتاب؛
- برگزاری و شرکت در نمایش‌های مختلف هنری؛
- ایجاد کارگاه‌های هنری که این کارگاه‌ها معمولاً از چند بخش تشکیل می‌شوند: بخش قالببافی، کارگاه عروسک‌سازی، کارگاه سفال‌گری و کارگاه‌های هنری دیگر.

در ضمن، با توجه به علاقه کودکان و نوجوانان نسل امروز به علوم کامپیوتری، واحد کامپیوتر هم در کانون‌های اصلاح و تربیت تشکیل شده و آموزش‌هایی درباره مهارت‌های کامپیوتری به مقیمان این مرکز ارائه می‌شود.

۳- تحلیل نقش محیط‌های آموزشی تحمیلی از دیدگاه علمای جرم‌شناسی

ساختن یک محیط آموزشی در مکان‌های نگهداری اجباری کودکان و نوجوانان معارض با قانون نقش مؤثری در پیشگیری رفتارهای آتی این افراد دارد: این نقش را می‌توان با استفاده از نظریات علوم جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی جنایی مشهور نیز تبیین کرد:

در زمینه تبیین بزهکاری نوجوانان، یکی از نظریات مشهور نظریه مهار رکلس (Rekles) است؛ طبق این نظریه، جامعه، فشارها و مهارهایی را نسبت به ارتکاب ناهنجاری در فرد ایجاد می‌کند

که عبارت از فشارهای درونی و فشارهای بیرونی و مهارهای بیرونی در برابر این فشارها است. مهارهای درونی و بیرونی گوناگونی برای محافظت از بزهکاری و ناهنجاری در افراد وجود دارد که عبارت از میزان قدرت و استحکام شخصیتی فرد، مانند عزت نفس بالا، سطح تحمل ناکامی بالا، هویت داشتن در زندگی و توانایی کاهش و کنترل تنش، احساس تعلق به یک گروه، داشتن ارزشها و تقویت آن توسط جامعه و داشتن نقش اجتماعی مؤثر در جامعه است. (انصاری نژاد، ۱۳۹۱: ۳۶۶)

شناخت افراد وارد شده به کانون اصلاح و تربیت به مسئولان امر این نکته را نشان می‌دهد که چه عواملی موجب گرایش این افراد به سمت بزهکاری شده و چه عواملی موجب مهار بزهکاری آنان و در نهایت پیشگیری می‌شود. بنابراین، آموزش و تقویت عوامل نگهداری و حافظ افراد در برابر جاذبه‌های جرم از مهم‌ترین راه‌های مؤثر در مبارزه با بزهکاری آنان است.

یکی دیگر از نظریات مشهور که در تبیین علل بزهکاری کودکان و نوجوانان مورد پذیرش اکثر جرم‌شناسان قرار گرفته، نظریه کنترل اجتماعی هیرشی (Hirschi) است. مبنای اساسی این نظریه با این پیش‌فرض انسان‌شناسانه آغاز می‌شود که اگر افراد بشر به حال خود رها شوند، به طور غریزی و طبیعی به سمت کج‌روی و انحراف متمایل خواهند شود. در واقع، فرض جالب این نظریه این نیست که چرا انسانها به ارتکاب جرم روی می‌آورند؛ بلکه مطابق نظر هیرشی، این گرایش یک گرایش طبیعی است و باید این سؤال را مطرح کرد که چگونه می‌شود که بیشتر افراد از تمایل طبیعی خود دست کشیده و انسانهایی متعارف و بهنجار شوند. سپس هیرشی بزهکار را شخصی می‌داند که از قیود اجتماعی آزاد است. هیرشی این قیود را ذیل چهار مفهوم شرح می‌دهد: ۱- وابستگی (attachment)؛ ۲- تعهد (commitment)؛ ۳- باورها یا اعتقاد (beliefs)؛ ۴- درگیر بودن یا درگیر شدن (involvement).

تمرکز ما در این بخش بر عنصر چهارم است. درگیر بودن میزان مشغول بودن فرد در فعالیتهای گوناگون است که موجب می‌شود فرد، دیگر وقتی برای اعمال انحرافی نداشته و علاقه‌ای نیز به انجام کارهای خلاف نشان ندهد. مثلاً اگر فرد در محیط‌های بسته درگیر فعالیتهایی شود که برای وی جذابیت دارد، دیگر علاقه‌ای به رفتارهای نامتعارف از خود نشان نمی‌دهد. مفهوم مشغولیت یا درگیر بودن با مؤلفه‌هایی نظیر شرکت در فعالیتهای فوق برنامه مانند گردشهای علمی و تفریحی، اجرای مسابقات ورزشی، فعالیتهای هنری، کارهای آزمایشگاهی و کارگاهی

تعیین می‌شود. بنابراین، مشغول کردن مقیمان کانونها یا سایر مؤسسات مشابه در انواع فعالیتهای آموزشی، فرهنگی و هنری می‌تواند طبق نظریه کنترل اجتماعی، ایشان را از تمایل به سمت بزهکاری منصرف کرده و تمایل به فعالیتهای سازنده و اجتماعی را در آنان درونی سازد.

نظریه دیگری که می‌توان در اینجا به آن اشاره کرد، نظریه سامپسون و لوب (Sampson and Laubs) است. سامپسون و لوب اعتقاد داشتند که ثبات و تداوم رفتار بزهکارانه ممکن است در اثر رویدادهایی که در زندگی رخ می‌دهد تحت تأثیر قرار گیرد. آنان با نظریاتی که شخصیت مجرمانه در سالهای کودکی و نوجوانی شکل می‌گیرد موافق بودند، اما این عقیده را که شخصیت مجرمانه قابل تغییر و اصلاح نیست بر نمی‌تافتند؛ ایشان بر مبنای مشاهدات و تحقیقات خود بیان می‌کردند که کودکان منحرف معمولاً در شرایط ناپهنجار خانه و مدرسه به این مسیر افتاده‌اند و چه بسا با یافتن مسیر خوب در اثر برخوردهایی که با افراد صالح خواهند داشت به راه راست هدایت می‌شوند. از نظر این دو دانشمند، حوادث زندگی می‌توانند هم به پایان بخشیدن و هم به تداوم فعالیتهای مجرمانه کمک کنند. برای مثال هموار کردن مسیر نوجوانان برای ظهور در اجتماع، اشتغال مناسب و ازدواج خوب می‌تواند از ادامه مسیر ناهموار پیشگیری کند. بنابراین، به نظر می‌رسد با بهره‌گیری از این نظر می‌توان عنوان کرد که باید کودک و نوجوان در معرض خطر بزهکاری را با آموزشهای مطلوب، برای مسیر مناسب و کسب موقعیتهای اجتماعی آماده کرد. به همین دلیل، به طور معمول در محیطهای کانونهای اصلاح و تربیت و سایر مؤسسات نگهداری از حضور مددکاران اجتماعی برای آماده کردن مقیمان برای بازگشت به جامعه استفاده می‌شود. مددکاران اجتماعی تلاش می‌کنند که برنامه سازگاری کودکان و نوجوانان را با زندگی عادی اجتماعی تنظیم و منطبق نموده و زمینه عدم استمرار شخصیت غیراجتماعی را در نهاد ایشان فراهم سازند.

آخرین نظریه، نظریه شرمسارسازی است که توسط بریت ویت (Braithwaite) مطرح شده است. طبق نظریه شرمسارسازی، شرمسار کردن بزهکار می‌تواند به دو صورت ایجاد گردد: اول، برچسب زدن بر وی و بدنامی وی که چنین فرایندی نه تنها موجب پیشگیری از رفتارهای نامناسب نشده بلکه به مشکلات فرد بزهکار افزوده و کاری می‌کند که وی برای همیشه از صحنه اجتماع بیرون رانده شود. دوم، شرمسارسازی بازگرداننده (Reintegrative shaming) که در این حالت بزهکار با حرکتی آشتی دهنده بازگرداننده می‌شود. در این فرایند، شرمسار ساختن حد و مرز دارد و پس از آن، به مجرمان فرصت داده می‌شود تا با افراد با آگاهی به

نادرستی رفتار خود و همچنین عذرخواهی و ابراز پشیمانی، دوباره به آغوش جامعه بازگردند. (وایت، ۱۳۸۶: ۳۷۸) اغلب فرایندهای آموزشی در کانونهای اصلاح و تربیت و مؤسسات نگهداری کودکان منطبق بر فرایند پذیرش مسئولیت و شرمسار شدن و متعاقباً بازگشت به اجتماع است. برای اینکه شرمساری نوع اول که همراه با بدنامی است رخ ندهد، معمولاً با افرادی که به کانونها و مؤسسات نگهداری وارد می‌شوند همانند یک مجرم رفتار نشده و از لفظ مددجو برای نامیدن ایشان استفاده می‌شود.

نتیجه‌گیری

هرچند بر اساس توصیه‌های مندرج در بیشتر اسناد مهم بین‌المللی در خصوص عدالت کیفری اطفال و نوجوانان، نگهداری طفل و نوجوان ناقص قانون باید به عنوان آخرین چاره و تدبیر استفاده شود، اما با دقت در مقررات قانونی مربوط به این قلمرو در دو کشور ایران و انگلستان مشاهده می‌کنیم که یکی از پاسخهای مهم و شایع پیش‌بینی شده برای مقابله با اطفال و نوجوانان بزهکار، نگهداری ایشان در مکانهای بسته است.

بنابراین، بخش عظیمی از کودکان و نوجوانان بزهکار در این دو کشور مجبور به تحمل این مکانهای در بسته به عنوان محیط تحمیلی هستند. اگر به این محیطهای تحمیلی فقط به چشم زندان و محل نگهداری موقت اطفال و نوجوانان نگریسته شود، اهداف مدنظر عدالت کیفری اطفال و نوجوانان حاصل نخواهد شد. برای مقابله با بزهکاری اطفال و نوجوانان هر رویکردی را اتخاذ کنیم؛ بدون شک هدف اصلی، پیشگیری از جرایم ارتكابی این رده سنی آسیب‌پذیر است. دوران طفولیت و نوجوانی دورانی است که هویت اجتماعی طفل شکل می‌گیرد و شالوده شخصیتی وی تا اواخر عمر در این دوران، پی‌ریزی می‌شود. در این دوران افراد با تأثیرپذیری از محیط و آموزشهای اطرافیان مسیر زندگی خود را تعیین می‌کنند. بنابراین، بهترین راه برای رسیدن به هدف، آموزش دادن و تعلیم و تربیت اطفال برای انطباق شخصیت ایشان با شخصیت مطلوب اجتماع است.

نگهداری در مکانهای بسته به خودی خود تجربه ناخوشایندی برای همه افراد است و بدون شک به دلیل مشکلات عمده‌ای که اغلب کودکان و نوجوانان ناقص قانون دارند، تحمل این فضای تحمیلی برای ایشان مشکل‌تر و طاقت فرساتر خواهد بود. جدایی از والدین، دوستان و محل‌هایی که طفل و نوجوان به آنها تعلق خاطر دارد و نیز ورود به یک محیط ناشناخته می‌تواند

فقط به بار مشکلات اضافه کند. بنابراین، باید این تجربه ناخوشایند را با استفاده از امکانات موجود تبدیل به فرصتی برای بازپروری مقیمان این محیط‌های اجباری کرد.

در ایران و انگلستان سعی شده تا این مکانهای تحمیلی تبدیل به محیطی برای آموزش اطفال و نوجوانان برای بهبود ساختار شخصیتی ایشان شود. بنابراین، از این حیث می‌توان این محیط‌ها را، محیط‌های آموزشی تحمیلی نامید؛ چرا که هدف غایی از قرار دادن کودکان و نوجوانان ناسازگار در این‌گونه محیط‌ها، آموزش هنجارهای اجتماعی به ایشان است. این آموزشها ناظر به جنبه‌های مختلف درسی، حرفه‌آموزی، آموزشهای مذهبی و مسئولیت‌پذیری است. هدف اکثر این طرح و برنامه‌ها، آموزش نحوه بازگشت صحیح و پیروزمندانه به اجتماع است؛ ولی باید به این نکته توجه کرد که هنوز دغدغه فراهم کردن زمینه‌های بازگرداندن اطفال و نوجوانان ناقض قانون به اجتماع، به درستی در ذهن افراد درگیر در عدالت کیفری اطفال و نوجوانان نهادینه نشده است. قضات اطفال را برای تنبیه و تأدیبه به این مؤسسات اعزام کرده و کارکنان این مؤسسات نیز گاهی به این محیط به عنوان محل کار اداری خود می‌نگرند؛ درحالی‌که، اکثر مقیمان مؤسسات نگهداری، اطفال و نوجوان مسئله‌دار هستند و تعلیم و آموزش آنان نیازمند برنامه‌های دقیق و کارکنان متخصص است.

تجربه این اطفال و نوجوانان نشان می‌دهد که آموزش و پرورش عادی و عمومی پاسخگوی نیازهای ایشان نبوده است؛ چرا که اگر این‌طور بود، گذر آنان به این مکانها نمی‌افتاد. بنابراین، باید با آموزشهای خاص که متضمن برنامه‌های ویژه و فراتر از محتوای کتب درسی است و نیز با بهره‌گیری از مربیان و مدرسانی که با دغدغه‌ها و مشکلات متعدد مقیمان مراکز آشنایی دارند، این محیط‌ها را مستعد پیشگیری از رفتارهای ضد اجتماعی کرد. برای مثال پیشنهاد می‌شود که دوره‌های خاص برای آشنایی افرادی که در این محیط‌ها مشغول به آموزش می‌شوند با علوم روان‌شناسی کودکان، جامعه‌شناسی و به ویژه جرم‌شناسی برگزار شود و فقط به افرادی اجازه فعالیت در این مکانها داده شود که گواهی مربوط به گذراندن این دوره‌ها را ارائه دهند.

اگر این مکانهای تحمیلی شرایط مساعدی برای بازپروری نداشته باشند، بدون تردید بر بار مشکلات کودک و نوجوان ناسازگار و جامعه می‌افزایند؛ بنابراین، مناسب است در چنین موقعیتی قضات شاغل در دادگاه‌های اطفال از صدور اقدام متضمن نگهداری اجباری در این مکانهای نامناسب پرهیز کرده و از جایگزین‌های مناسب این اقدام استفاده نمایند.

آخرین آیین‌نامه تدوین شده در کشور ما برای نحوه اداره و اجرای برنامه‌های آموزشی در کانون اصلاح و تربیت مربوط به سال ۱۳۴۷ است؛ درحالی‌که از آن سال تا به اکنون علوم جرم‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی کیفری تغییرات زیادی کرده است. بنابراین، پیشنهاد می‌شود آیین‌نامه جدیدی با بهره‌گیری از متخصصان علوم تربیتی، حقوقی و جرم‌شناسی تدوین شده و مواردی همچون لزوم یاری‌رسانی وزارت آموزش و پرورش در امر تحصیل و آموزش مقیمان، به روزرسانی امکانات آموزشی و پرورشی محل‌های نگهداری، فراهم ساختن فرصت‌های شغلی متناسب با تقاضاهای جدید کودکان و نوجوانان در آن پیش‌بینی شود.



منابع

الف - فارسی

۱. اشرفی، محمد و نظری، بهزاد (۱۳۸۷)، «بررسی نیازهای آموزشی، ورزشی، فرهنگی، هنری و مذهبی مددجویان کانون اصلاح و تربیت انسان اصفهان»، *علوم تربیتی: اصلاح و تربیت*، شماره ۸۲، صص ۲۴-۲۶.
۲. انصاری نژاد، نصراله (۱۳۹۱)، «تحلیل بزهکاری نوجوانان کانون اصلاح و تربیت تهران»، *نشریه رفاه اجتماعی*، شماره ۴۵، صص ۳۸۵-۳۸۶.
۳. پو، گیلیان (۱۳۹۳)، *سیاست‌های ارتقای رفاه کودکان و جوانان در انگلستان*، ترجمه دکتر باقر شاملو و مهدی مقیمی، کتاب پیشگیری رشد مدار از جرم، نوشته آلن فرانس و راس هامل، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان، صص ۳۲۶-۳۴۷.
۴. خدمتگزار، حسین؛ شاره، حسین؛ و کیلی، یعقوب؛ اصغر نژاد فرید، علی اصغر، صص ۱۷-۲۳.
۵. شانه‌ساز، عبدالامین؛ نوروزی نژاد، غلامحسین و عبادی، رحیم (۱۳۸۲)، «مشکلات شایع روان پزشکی در بزهکاران کانون اصلاح و تربیت پسران شهر اهواز»، *مجله پزشکی قانونی ایران*، شماره ۳۵، صص ۱۵۲-۱۵۵.
۶. محمدی آرانی، خدیجه (۱۳۸۱)، «کانون اصلاح و تربیت در یک نگاه»، *ماهنامه فرهنگی اجتماعی زن، خانواده و سبک زندگی*، شماره ۱۲۶، صص ۵۱-۵۳.
۷. دهقانی، محسن؛ روشن، محمد و گنجوی، آناهیتا (۱۳۸۷)، «بررسی نارسایی ارزیابی روانشناسی قانونی در پرونده‌های کودکان و نوجوانان کانون اصلاح و تربیت»، *فصلنامه خانواده پژوهی*، شماره ۱۴، صص ۱۶۷-۱۷۸.
۸. عباچی، مریم (۱۳۸۲)، «پیشگیری از بزه‌کاری و بزه‌دیدگی کودکان»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۴۷، صص ۴۹-۸۶.
۹. کالن، فرانسیس تی؛ بنسون، مایکل و دی ماکاریاس، متیو (۱۳۹۴)، «نظریه‌های رشد مدار طول زندگی ارتکاب جرم»، ترجمه سیدمحمد جواد ساداتی، *دانشنامه پیشگیری از جرم آکسفورد*، به کوشش حمیدرضا نیکوکار، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان، صص ۴۸-۸۶.
۱۰. متقی؛ ابراهیم (۱۳۸۹)، *تبیین نقش کانون اصلاح و تربیت در پیشگیری از جرم*، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان.
۱۱. مهدوی، محمود (۱۳۹۱)، *پیشگیری از جرم (پیشگیری رشد مدار)*، چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت.
۱۲. مهرا، نسرين (۱۳۹۰)، *عدالت کیفری کودکان و نوجوانان*، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان.
۱۳. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۹)، «پیشگیری عادلانه از جرم»، *مجموعه مقالات علوم جنایی در تحلیل از استاد دکتر محمد آشوری*، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت، صص ۵۵۹-۵۹۹.
۱۴. نیازپور، امیرحسین (۱۳۹۳)، *حقوق کیفری کودکان و نوجوانان فرایند پاسخ‌دهی به بزه‌کاری کودکان*

و نوجوانان، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان.

۱۵. وایت، راب و هینز، فیونا (۱۳۸۶)، *جرم و جرم‌شناسی*، ترجمه علی سلیمی، چاپ سوم، قم: نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۶. ولد، جرج؛ برنارد، توماس و اسنیپس، جفری (۱۳۸۰)، *جرم‌شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های جرم‌شناسی)*، ترجمه علی شجاعی، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.

ب- لاتین

17. Ashworth, Andrew, (2010). *Sentencing and criminal justice*, 5th edition, London: Cambridge university press.
18. Dignan, Jim, Marsh, Peter, wellington, Newzeland (2007). "Restorative justice and family group conferences", in *endland: current state and future prospects, restorative justice for juveniles* by Alison Morries and Gabrielle Maxwell, pp.85-103.
19. Garland, Ann F, Lau, Anna s, Yeh, May, Mccabe, Kristen, J Am Acad Child Adolesc Psychiatry, San Diego, Ca, Usa, pp.18-409.
20. Goldson, Barry (2007). "Child protection and the Juvenile Secure Estate in England and Wales: Controversies, Complexities and Concerns", in A. Lockyer, F.S tone (Eds.), *Youth Justice and Child Protection*, London and Philadelphia: Jessica Kingsley. pp.104-119
21. Goldson, Barry (2010), *Dictionary of youth justice*, 1th edition, London: willan publishing.
22. Goldson, Barry (2006). *Penal Custody: intolerance, irrationality and indifference, youth crime and justice ccritical issues*, London: Sage.
23. Howell, James C, (2003), *preventing and reducing jurenile Aelinquency: a comprehensive framework*, London: Sage.
24. Hudson, David, Marzilli, Alan (2010). *Jurenile justice*, 1th edition, NewYork: infobase publishing.
25. Muncie, Jhon, Goldson, Barry (2006). "England and Wales: The New Correctionalism", in *Comperetive Youth Justice, Critical Issues*, Edited By Jhon Muncie and Barry Goldson, Publications, London: Sage.
26. Shaw, C.R; Mckey, H.B (1962), *Jurenile deling u ency and urban areas*, Chicago: university of Chicago press.
27. Stephenson, Martin (2007). *Young People and offending Ceducations youth justice and social inclusion*, 1th edition, London: Willan Publishing.
28. Sutton, Peter (1992). *Basic education in Prisons: Interim report Hamburg, UNESCO in statute for education*, UNESCO Institute for Education: Germany.